

اخلاق بریکولر

فلسفه به مثابه هنر سیاسی

در یادداشت‌های مشهور اهل فرانسه، معتقدانست که امر سیاسی به‌طور مطلق وجود ندارد بلکه با بد آن را به‌صورت کلی کاملاً انسانی و در نتیجه به نحوی منکسر و مشروط لحاظ کرد تا از این روایت که به دست دادن هر گونه توصیف سیاسی از چیزی، باید در پیوند با هنر و اخلاق صورت پذیرد. در این میان، تلقی خاص در یادداشت‌های فلسفه و تعریف او از هنر سیاسی، الهی‌های جدیدی را می‌گشاید که در تاریخ فلسفه معاصر و نسبت به فهم‌های متعارف از این مفاهیم باوری بی‌سابقه هستند.

مهدی پارسا

در یادداشت‌های «فلسفه و متفکران» از کلمه «هنر» معانی گوناگون می‌شود و هایدگر به عنوان کسانی که هر یک به نوعی پایان فلسفه بوده‌اند سخن می‌گوید او سپس می‌پرسد: آیه فلسفه چیست؟ آیا فلسفه خواهد مرده از نظر در یادداشت‌ها اینکه چنین پرسش‌هایی را نمی‌توان ضرورتاً مسائل فلسفی به معنای معمول آن دانست اما امروزه تنها پرسش‌هایی هستند که شایستگی تشکیل اینجمنی از کسانی را که هنوز فیلسوف نامیده می‌شوند دارند (فلسفه و متفکران، ص ۱۹). به نقل از شرویک، بنابر این فلسفه با تفکر به شرط امکان خودش تعریف می‌شود این فلسفه راهی برای نامتعارف و ناممکن تبدیل می‌شود موجودیتی که خودش با فعالیتش هویت خود را تعیین می‌کند. فلسفه هر چه تحقق ناممکن است هرگز نمی‌تواند توسط چهار چوبی در بیرون خودش متعین شود مکان تفاوت مطلق است چیزی که خودش از خودش متفاوت می‌شود نه اینکه توسط تفاوتی بیرونی هویت یابد.

از یک دیدگاه فلسفه از ابتدا و همواره چنین بوده و به همین دلیل است که گوئی‌نگر بنابر آلفیون کلاسیک می‌فد که وارث مشروط در تلقی فلسفه به عنوان به پرسش گرفتن پیش از هر چیز از خود است. از دیدگاه‌های غربی، فلسفه به‌ویژه فلسفه به‌ویژه تمام فعالیت‌های فکری است پس فلسفه تعریف خود هر نوع فعالیت فکری را در بر می‌گیرد اما دیدیم که فلسفه نه فعالیت فکری به معنای پانزدهمی بلکه فعالیت تولیدی است.

حال به این پرسش می‌رسیم که آیا فلسفه می‌تواند به خودی خود فعالیت سیاسی باشد و آیا سیاست در هر میان تن و تفکر مشخص می‌شود؟ مانی‌پارسا می‌گوید که در مفهوم مردم‌مترکز است به واسطه این تقابل و سیاسی شدن فلسفه می‌تواند به هر فرایند اخلاقی که مسیر پارادی به‌جای گذارد که به صورت شکل‌پذیر یکی حافظه ناخودآگاه باقی می‌ماند این امر جاری است که نیز روی‌های اثری آنی بر آن بسیار راحت‌تر جریان می‌یابند (مارلند) جهان برای دریدا متنی از ردهای فکری دیگران است این متن خواننده می‌شود و دلالت ایجاد می‌کند اما این دلالت نیز مادی است زیرا آردی از خود به‌جای می‌گذارد که در همان‌جایی با مطلق از رده متن اولیه را تغییر می‌دهد این همان حرکت فکری شدن جهان در طول تاریخ است. پس هر خواننده، خودشناسی است و هر گنجینه‌ی خود عمل‌گری است بنابر این فلسفه در ذات خود سیاسی است و مرگ متفکران یک‌بار باید به معنای تولد فلسفه در این معنا تلقی کرد.

اما نکته این‌گونه به فلسفه آن‌را به زندگی روزمره نیز نزدیک می‌سازد و در واقع فلسفه به هنر زندگی کردن تبدیل می‌شود. همان‌جایی زندگی می‌کنیم که در آن نظام‌ها و ارزش‌ها اعتبار خود را به عنوان حقیقت از دست می‌دهند از مسوئلی دیگر مانی‌پارسا می‌پرسد: این نظام‌ها و ارزش‌ها زندگی کنیم چون اینها تنها چیزهایی هستند که داریم بودن، چیزی جز بودن - هر چه‌مان نیست نتیجه‌ای که زندگی تبدیل می‌شود به بازی با ارزش‌ها بدون تلقی آنها به عنوان حقیقت زندگی تبدیل می‌شود به خود زندگی بدون اینکه یک نظام ارزش‌گفتری بیرونی به آن معنا دهد.

این وضعیت بریکولر است کسی که در سطح حرکت می‌کند و برای حمل مسائلش چیزهای دم‌بستی راه کار می‌گیرد به‌دین‌تر نسبت زندگی جنبه‌های استتیک به خود می‌گیرد و فلسفه در تلاش برای جدا کردن خود از فعالیت‌ها تا کاملاً می‌ماند زیرا تا می‌خواهد به موضوعات خود بپردازد مجبور می‌شود به خود بپردازد و تا در سطح بخشد فلسفه موضوع خود را همواره به تعویق می‌اندازد همین چالش است که اخلاق بریکولر او را تبدیل به موجودی سیاسی می‌کند بریکولر فیلسوفی است که به جای پرداختن به امور لاسرگرم بر رفع مشکلات و مسائل جهان است تا حتی در این رگ قدرت را به دست می‌گیرد اما نسبت او با سایرینش مانند نسبت شاعر به شعرش است نه نسبت نظریه پرداز به نظریه‌اش. خودش هم با انواع قدرت خودش به این سو و آن سو می‌رود همین چالش است که می‌سازد تا حدی از تو گو فاصله می‌گیرد بریکولر نقطه تلاقی هنر و سیاست در اخلاق است بنابر این برای دریدا امر سیاسی به صورتی که تمام مقولات سیاسی را در خود حل کند وجود ندارد. امر سیاسی مطلقاً امر سیاسی است و همین آن را به موجودیتی قضایی تبدیل می‌کند که متکثر و متوجه بافت است. پس هر گاه بخواهیم توضیحی سیاسی از امری به دست دهیم چاره‌ای جز جنگ زدن به مفاهیم هنر سیاست و اخلاق نیست سیاست مقوله‌ای که بافت خود را داشته باشد نیست سیاست خودیافتن متعین است بدین ترتیب باید به سیاست را در یکال نزدیک می‌شویم که حیاطه آن را آن چیزی ترین رولپت اجتماعی گسترش می‌دهد بدون اینکه توضیحی فوکویی از تقلیل تسلیم این رولپت به دست دهد حال می‌توان به پرسش‌هایی از این دست پاسخ گفت که «هنر سیاسی چه هری است؟» اولاً از این دیدگاه سیاست ممکن مقاومت‌ها و مطالبات است پس مطالبات و مقاومت‌ها از مکتبی بیرون نیست صورت نمی‌گیرد تلقی مقاومت‌ها و مطالبات به هیچ‌وجه مطلق نیستند بلکه همان‌طور

که دیدیم به شدت به بافت وابسته‌اند بنابر این هنر سیاسی مسلماً عرضه مطالبات کلان یا مقاومت کلان در برابر دشمن کلان نیست. هنر سیاسی فاصله‌گر فن‌زبان بافت و مواجیه با آن است و من بهترین نمونه چنین هنری را در موسیقی «جَز» می‌یابیم جَز موسیقی بودن جَز جهان است موسیقی زمان‌بندی و حیاتی‌بندی است و چون زنده است مطالبه می‌کند و مقاومت می‌کند هر چه بهترین نحو و چه میانی چون نیست مشهود است فاعل، خود هر فرایندی که تولید می‌کند در لحظه فاعل هم در تولید گری‌ش تولید می‌شود.

به همین ترتیب نظام سیاسی هر مسی هر لورگرافیک است که هر چه آن را قطع نموده کنیم با هر چه‌ای جدیدی مواجه می‌شویم و جدا کردن دسته حاکم و دسته محکوم در آن ممکن نیست نتیجه این‌که نمی‌توان کسی را از نظام سیاسی خارج دانست و دوباره به نتیجه پیشین من می‌رسیم که سیاست نه تخصص و فن گه هنر زندگی اجتماعی است و این تعریف سیاست و اخلاق را هر یک مقوله قرار می‌دهد. فلسفه تا آنجا اخلاق و سیاست است و مفاهیم فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی غلط‌اندازند فیلسوف نمی‌تواند به اخلاق و سیاست بی‌توجه باشد و فراتر از آن انسان نمی‌تواند فلسفه روزی نکند.

مشکل در مورد سیاست به نظر من این است که به سطوح خردتر قدرت به عنوان پارادایمی برای سطوح کلان‌تری می‌پردازد از اهمیت سیاسی بیشتری برخوردار است. هر فوئم «گشت» انضوری زویا گینتساف کارکردهای سیاسی در سطحی خرد مطلق شش‌مکانه پند قانون مطلق روی محتوا که از هیچ فعالیت‌های برخوردار نیست و پسر (لوان) سرورچی و اجباری مطلق در مقابل نهی پند، ملان، ملان و خنده‌ای که این داستان ادیبی از او آغاز می‌شود و به او پایان می‌دهد همان امر واقع و البته نتیجه سیاسی این امر را می‌تواند که پند هر چه پند شرح و دل‌هر پند زندگی قمرتند است این است که فرم سیاسی جامعه‌متم تمام سطوح خرد آن بازتابی شده است.

فقدی که معمولاً در برابر چنین نظریه‌های مطرح می‌شود این است که این بسط همه چیز به همه چیز نه به معنای انضمامی شدن و جزئی‌نگری که است معنای نهی شدن نظریه از هر محتوای واقعی است. از این دیدگاه دریدا به نظر پند کار می‌مقتل تبدیل می‌شود که بر خلاف خواست اولیه خود می‌بیر پرداختن دائمی به بافت پاسخ‌های همیشه آماده در جیب دارد در این مورد من از نیموتس مونی (۱۹۹۹) کمک می‌گیرم که می‌گوید هنگام توجه به موضوع تجربه کمتر باید بر مسأله تسجیم در آنسوار دریدا

متمرکز شویم و به‌ویژه باید بر نوآوری‌های آثار او تمرکز کنیم. از نظر او هنر را باید یک واقع‌گرایی تجربی فلسفان کرد تا یک ایدئالیت مانی‌پارسا دریدا تجربه‌گر است اما باید مراقب باشیم که تجربه‌گرایی در این معنا یک فلسفه نیست و دقیقاً در همین معناست که دریدا تجربه‌گر است. پس اشتباه آن منتقدانی که از آنها سخن گذاریم این است که دریدا را یک فیلسوف نظام‌پرداز تلقی کردند و سپس سعی کردند چنین تصویری از او را با توصیه‌های اخلاقی او در باب و اساسی و دیفرانس جمع کنند. در تقلیل با چنین منتقدانی است که دریدا همواره مجبور می‌شد در مصاحبه‌ها و بلافاصله‌های مختلفه تصویراتی را که در مورد نظریات او در جملاتی مختلفه گفته می‌شده به شکلی سلی تمهیل کند و می‌تکرار کند که اساسی این نیست و دیفرانس (تفاوت) آن نیست لودر نقد هایدگر هم مطرح می‌کند که نقادی هایدگر بر متافیزیک ناکام ماند و او شکوه در دام متافیزیک افتاد زیرا این جستجو برای چیزی ذاتی اما تفاوتی که موجود است به وجود جنگ زد و سعی کرد از آن با حرف بزرگ خبر دهد و به این ترتیب برای آن یک قلمرو فراتر را می‌قتل شود. اما دریدا تا یکد بار که دیفرانس (تفاوت) به معنای علت غایت نسبتاً هیچ فلسفوی فراتر از سیاسی ندارد بلکه هر گونه فراتر از سیاسی را هم از کون می‌سازد بنابر این بدترین نوع مواجهه با دریدا سعی در بسته‌بندی کرجش آن در یک نظام فلسفی است به این طریق است که دریدا منتفکری بی‌توجه به سیاست و اخلاق جلوه می‌کند اما حتی اگر در چهار چوب‌های کلاسیک فلسفه سیاسی، فلسفه اخلاق، فلسفه هنر، فلسفه دین و باقی بماند باز هم می‌توانیم انضوری از او بیایم که دریدا را فیلسوف سیاسی، فیلسوف اخلاق و معرفتی کنند گری گوئی‌نگر در خلفه فلسفه در قرن بیستم «عبارتی دارد که بسیار مورد علاقه من است» «اینکه فلسفی امکان پذیر است به این خاطر است که او نشانه‌گر این است که [چیزی و اساسی ناپدید وجود دارد. آن چیز و اساسی ناپدید حقیقت چیز و اساسی پذیر است که صرفاً از طریق فلسفی تجربه می‌شود. حقیقت مد ساختارها را در آن آهنگ است باعث ولساختن شکل می‌شود. این‌ها به باشکافه مجرای تجربه مسا و مواجیه همان با حقیقت است پس ولسازی ارزش‌ها توسط دریدا نه نشانه‌ی تولیدی آنها، که راهی به حقیقت آنهاست. در همین روایت که متلامدو کراسی برای دریدا به یک وعده تبدیل می‌شود. دمو کراسی همواره در حال آمدن است پس هرگز حاضر نمی‌شود و همین است که تلاش برای دستیابی به آن راه‌پیکر بارز می‌کند»

